

توسعه و جامعه‌شناسی: توسعه جامعه‌شناختی

حسین کچوئیان

ما اکنون وارد دهه پنجم توسعه می‌شویم اما با کمال تأسف انبانی از تجربه‌های ناموفق را حمل می‌کنیم که به قیمت از دست دادن فرصت‌های طلائی سرمایه‌های کمیاب و ذی‌قیمت و بالاتر از همه تباهی زندگی میلیون‌ها انسان تمام شده است. تأسف بیشتر در این است که ما اکنون از هر زمان دیگری مأیوس‌تریم و در حال روی‌گردانی کامل از برنامه‌های توسعه و توسعه برنامه‌ریزی شده هستیم^۱، سؤال ما این است که مسئول این وضع کیست و چه کسانی می‌باید مواخذه شوند؟ مهمتر از این سؤال پرسش از اصل مشکل است و این که چگونه می‌توان بر آن فائق گردید؟

بدیهی است که پاسخ به این سئوالات مجال بسیاری می‌خواهد ما برآن نیستیم که باین سئوالات بطور تفصیلی و همه‌جانبه پردازیم و از جمله نمی‌خواهیم انگشت اتهام را به یکایک مظنونین اشاره و ادعای همه‌جانبه بر علیه آنان قرائت کنیم. مثلاً بطور قطع حکومت‌ها و دولت‌ها که بدنبال راه‌های سهل‌الوصول، اقدامات بی‌خطر یا کم‌مخاطره و طرح‌های هماهنگ با

ساخت سیاسی، اقتصادی خود بوده‌اند از مهمترین متهمین هستند و بنظر نمی‌رسد هیچ کیفرخواستی که بجز خلع آنان و واژگونی حکومت‌هایشان را درخواست کند بتواند حق مطلب را ادا کند.

ما در اینجا به بعدی از مسئله یعنی بعد نظری و نقش بعضی از متخصصین اشاره خواهیم کرد، آن هم به اجمال، زیرا مسئله ما چیز دیگری است. البته ما برآن نیستیم که به نزاع‌های معمول متخصصین حوزه‌های مختلف دامن زده و موجب ادعاهای برتری طلبانه این یا آن حوزه گردیم اما جایی که بیان حقیقت ولو بطور جزئی، همچنین توهمات را موجب گردد نمی‌باید از بیان آن خودداری کرد.

در هر حال برای یافتن پاسخ‌ها کافی است نگاهی ولو اجمالی به دیدگاه‌هایی که تاکنون در زمینه توسعه داشته‌ایم بیاندازیم.

هر دهه یک گام بجلو

دهه اول توسعه از بعدی که مورد نظر ماست و آنگونه که صاحب نظرات نیز بعدها بدان اعتراف نموده‌اند یک شکست مطلق است. ما این دهه را با یک دید کاملاً عقیم، جزئی و بسیار نادرست از توسعه و عوامل ذی مدخل در آن شروع کردیم. در واقع اشتباهی که بعدها فهم آنرا با سربلندی بطور مکرر تکرار کردیم و بعنوان جزئی لاینفک از هر نظریه‌پردازی بعدی و ادبیات این زمینه قرار دادیم مربوط به این دوره است. بنظر می‌رسد اشاره برای انتقال به مطلب کفایت کرده باشد.^۱

روشن است مطلب معادل گرفتن رشد با توسعه است. البته این خطا ناشی از یک اشتباه فاحش دیگر بود و آن این که ما به مسئله توسعه از منظر محدود و جزئی اقتصاد نگاه می‌کردیم و اشتباهی قرین با آن اینکه، علیرغم درکی که از تودرتویی جامعه و وابستگی نهادها و عوامل مختلف اجتماعی داشتیم اساساً آنچنان به مسئله توسعه اقتصادی نگاه می‌کردیم که گوئی اقتصاد بخشی کاملاً مستقلاً و نظامی کاملاً مجزا از جامعه است و توسعه اقتصادی در خلاء فقدان هر عامل دیگری جز سرمایه پول، تجهیزات و تاسیسات فیزیکی و مادی رخ می‌دهد.^۲

با مشخص شدن بعضی نتایج اولیه و عدم تحقق انتظارات برنامه‌ریزان رشد اقتصادی، تحقیقات محققین بعضی از خطاها را کشف کرد. در این دهه یکی از مهمترین خطاهایی که تصحیح گردید این بود که توسعه امری متفاوت با رشد است^۳ و رشد، آنهم در بعضی موارد، آن هم بعضی از وجوه توسعه را بازگو می‌کند. یک درک جدید تشخیص سهم و نقش عوامل غیراقتصادی در توسعه بوده اما با وجود این خطاهایی هنوز می‌بایست تصحیح می‌گردید، از جمله اگر چه در بعضی موارد درک و تشخیص نسبت به سهم این عوامل غیراقتصادی در توسعه

تا سطوح بالائی ارتقاء یافت، اما دید غالب نسبت به این عوامل آنها را به عنوان عوامل حاشیه‌ای و دست دوم مورد ارزیابی و اظهار نظر قرار می‌داد. در این دهه با وجود این که پیشرفت‌هایی در جهت درک درست حاصل شده بود اما هنوز همچنان از منظر تنگ اقتصاد به فرآیند توسعه نگاه می‌شد و نهادهای اقتصادی، نهادی همچنان خوداتکاء و مستقل مورد تحلیل قرار می‌گرفت و عوامل یا نهادهای دیگر بعنوان نظام‌ها و محیط پیرامونی محیط و نظام کانونی یعنی اقتصاد در نظر گرفته می‌شدند.

تا اواخر دهه سوم بسیاری از این خطاها اصلاح گردید. در این دهه روشن گردید که عوامل اجتماعی و فرهنگی اهمیتی بیش از آنچه تاکنون پنداشته می‌شد دارند. دیگر به اقتصاد به عنوان نظامی منعزل و خوداتکا نگاه نمی‌شد و آنرا در فضایی که عوامل متعدد و نظام‌های گوناگون در حال عمل و فعالیت‌اند می‌دیدند. تحول مهم دیگر این بود که به ابعاد دیگر توسعه نظیر توسعه فرهنگی، توسعه اجتماعی و توسعه سیاسی توجه، و آن هم توجه روبه افزایشی می‌شد.^۵

اما هنوز مسائل دیگری برجا بود که می‌باید حل می‌شد که دهه هشتاد میلادی فرا رسید خصوصاً در اواخر این دهه بود که تحت تاثیر عوامل مختلف و از جمله اوضاع خاص توسعه غرب و پایان یافتن مبارزه ایدئولوژیکی با کمونیسم و شوروی به یک باره عقب‌گردی دوباره انجام گرفت. بار دیگر تنها از منظر اقتصادی و آن هم از منظر تنگ رشد به مسئله توسعه توجه شد. اهتمام به ابعاد غیراقتصادی توسعه به میزان خطرناکی تقلیل پیدا کرد و در همین چهارچوب بود که از هزینه‌های فرهنگی و اجتماعی به میزان زیادی کاسته شد و موقع آسیب‌پذیر طبقات کم درآمد تحت تاثیر نسخه‌های بانک جهانی و صندوق بین‌المللی با قطع سوبسیدها کاهش نرخ ارز و تلاش برای پوشاندن کسری‌ها و بدیها به فراموشی سپرده شد.

ضرورت گامی پیشتر^۶ با جهتی که این مقاله دنبال کرده است و موضعی که در قبال این برگشت دارد، روشن است. تا اینجا احتمالاً روشن کرده‌ایم که مقصر چه کسی می‌باشد. و مشکل از چه باب است. شاید اگر اولین بار به مسئله توسعه کسانی غیر از اقتصاددانان یا برنامه‌ریزان دولتی می‌پرداختند، ما اکنون چند دهه تجربه ناموفق نمی‌داشتیم، اما نکته مهمی که ما می‌باید بدان توجه کنیم این است که، این روایت از مسئله به ما می‌گوید مشکل در نوع نگاهی است که به مسئله توسعه شده است. هرگاه به واقعیتی بزرگ و تودرتو پیچیده از منظری محدود و بسته نگاه شود نمی‌توان توقع بیش از این داشت.

ما برآنیم که هر تحولی تاکنون در جهت مثبت داشتیم به میزان زیادی مرهون حرکت به سمت دید جامعه‌شناسانه به مسئله و تحقیقات جامعه‌شناسان در این باب است. البته جامعه‌شناسان از این باب که خود را به تمامه درگیر مسئله نساخته‌اند و تنها به ابعاد خاصی از

مسئله توجه نشان داده‌اند مقصرند، تقصیر عمده‌تر این است که آنها همیشه به مسئله توسعه بعنوان موضوعی که اصالتاً در حوزه کار آنهاست و مسئولیت اولیه تحلیل و فهم آن به عهده آنهاست برخورد نکرده‌اند، بلکه بدین تن داده‌اند که توسعه مشغله اصلی اقتصاددانان است و آنها اگر بتوانند می‌باید در حاشیه کمکی به حل مشکلات و مسائلی که اقتصاددانان به طرح آن می‌پردازند بکنند. در هر حال از دید این نوشتار تحولات دیگر می‌باید در مسیر قبلی و نه در جهت برگشت از آن صورت گیرد، تا ما به درک درستی از توسعه و نتیجتاً موقعیت در این معضله قرن برسیم.

اولاً باید به یک باره موضع اقتصاد و اقتصاددانان را رها کنیم و به توسعه از منظر جامعه‌شناسی و جامعه‌شناسان نگاه کنیم.

ثانیاً نظام اقتصادی را از وجهی که به توسعه مربوط است (حداقل)، جزئی از نظام اجتماعی بدانیم و آنرا به گونه‌ای که خواهیم گفت، نظامی باز بالنسبه به نهادهای دیگر نظام اجتماعی تلقی کنیم، به شکلی که رفتار و نهاد اقتصادی مصداقی از کلیت نظام اجتماعی گردد.

ثالثاً توسعه را یک واقعیت واحد بدانیم؛ واقعیتی که در صورت تحقق نمودهای مختلفی دارد. نه این که توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی را به عنوان واقعیت‌های منفرد بدانیم که در کنارهم حرکت کرده و در نقاطی تقارب یا تباعد می‌جویند.

اکنون براساس این سه اصل به اصولی که مهم از این دید است می‌پردازیم. ما برای دیدگاه مطرح شده عنوان «توسعه جامعه‌شناختی» را برگزیده‌ایم این دیدگاه می‌تواند از جهاتی جدید تلقی شود و از جهاتی محصول تحولات قبلی. این مسئله اهمیت چندانی ندارد، آنچه مهم است خود دیدگاه است.

اصول نظری و شناختی

۱- توسعه جامعه‌شناختی به توسعه بعنوان تحولی همه‌گیر و نه جزئی و بخشی نگاه می‌کند. از این دید در فرآیند توسعه (اگر توسعه‌ای وجود داشته باشد) کل جامعه متحول می‌شود و نه این نهاد یا آن نهاد و این بخش یا آن بخش. در واقع اگر تحول جزئی وجود داشته باشد، در صورتی که بتواند جامعه را به تمامه به حرکت درآورد توسعه‌ای وجود خواهد شد والا در واقعیت تودرتوی جامعه و در گیر و دار پیچیدگی‌های آنها سریعاً بسمت رکود و توقف خواهد رفت و حرکت به ماندگی بدل خواهد شد.

از این منظر توسعه نه تنها متضمن تحول تمامی بخش‌ها، نهادها و اجزاءست بلکه متضمن دگرگونی در عمق نیز هست، یعنی تحول از لایه‌های سطحی رفتار و هنجارهای و عادات تا ارزشها و اصول و قواعد کلی هادی ذهن و عمل. این شرط توسعه‌ای پویا و دائمی و زاینده است.

۲ - توسعه جامعه‌شناختی ابعاد مختلف توسعه را بطور مجزا و جدا از هم در نظر نمی‌گیرد بلکه آنها را مرتبط با یکدیگر و دارای وابستگی و تاثیر و تاثر متقابل می‌بیند.

بلکه بالاتر توسعه جامعه‌شناختی ابعاد مختلف توسعه را واجد کانونی واحد می‌بیند و تمثیلاً توسعه اقتصادی سیاسی، اجتماعی و فرهنگی را دایره‌های متداخل و با مرکز واحد در نظر می‌گیرد. از این روانکار نمی‌شود که ابعاد مختلف توسعه احتمالاً در بعضی مناطق خالصاً ویژگی بخشی بیابند یعنی اقتصادی صرف یا سیاسی صرف گردند. اما با توجه به این که به مرکزیت واحد و تداخل گسترده قائل است، این بخش‌ها را کاملاً تحت تاثیر نیرو و موجی می‌داند که از مرکز و نقاط داخلی بسمت حاشیه جهت می‌گیرد.

۳ - توسعه جامعه‌شناختی نقطه تمرکز خود را نظیر تئوری‌های سنتی بر بخشی از فعالیت‌های جامعه نمی‌گذارد، بلکه نظام اجتماعی و جامعه را در کلیت آن در نظر می‌گیرد از این دید توسعه فرآیندی است که متضمن تحول و دگرگونی این کلیت و نظام بهم پیوسته است.

ما در واقع با این دید برگشتی داریم به دیدگاه‌های مطروحه در بینانگذاری^۷ جامعه‌شناسی و جامعه‌شناسی کلاسیک. در این میان من لازم می‌دانم که بالاخص به «کنت» اشاره کنم؛ کسی که بیش از همه درک کلیت، یک پارچگی و بهم پیوستگی نظام اجتماعی را به او مدیون هستیم.

اگر از دید «کنت» به مسئله نگاه کنیم ما همان انتقاداتی را بر تئوری‌های موجود وارد می‌بینیم که «کنت» به دیدگاه‌های اقتصاددانان کلاسیک و بالاخص «آدام اسمیت» در مورد عدم توجه به پیوستگی، کلیت و یک پارچگی نظام اجتماعی و جدا کردن فعالیت‌های اقتصادی از این کلیت وارد می‌کرد.

۴ - توسعه جامعه‌شناختی در نگاه به رفتار اقتصادی پیش از آن که آنرا در چهارچوب نهاد و نظام اقتصادی ببینند آنرا در قالب نظام بالاتر و جامع یعنی نظام اجتماعی کل می‌بینند؛ یعنی این دید بدین اشعار دارد که رفتار اقتصادی در اصل رفتار و کنش اجتماعی است. از این رو نه تنها در فهم و تحلیل رفتار اقتصادی بدین امر توجه دارد و پیش از نگاه اقتصادشناسانه نگاه جامعه‌شناسانه بدان دارد بلکه در

هرنگاهی بدان، بلافاصله ظهور و نمودی از کنش اجتماعی می‌بینند و در کل هیچ‌گاه نمی‌تواند به کنش اقتصادی نگاه کند، و غافل از این باشد که در نهاد و بنیان، کنش اجتماعی است و تنها در بخش ویژه اقتصادی واقع نمی‌شود، بلکه در نظامی کلی‌تر که نظام اجتماعی است رخ می‌دهد.

۵ - بعنوان یک نتیجه طبیعی اصول پیشین، توسعه جامعه‌شناختی انسان اقتصادی را در کانون توجه خود قرار نمی‌دهد؛ چون توسعه نمی‌تواند معناء و مفهوم دگرگونی بخشی از نظام را داشته باشد و نه تنها متضمن دگرگونی در اصول، ارزشها، هنجار و عادات حاکم بر عمل اقتصادی است، بلکه متضمن دگرگونی در اصول ارزشها و هنجارهای بالاتر و مسلط بر اصول ارزشها و هنجارهای بخشی است.

به بیان دیگر یا انسان متحول می‌شود یا نه. و الا ممکن نیست که صرفاً از بعدی که کاملاً وابسته و تحت تاثیر ابعاد دیگر و تحت سطوح ابعاد بالاتر است، متحول گردد و آن ابعاد متحول نگردند. انسان یک واقعیت بیش نیست و تجزیه آن به انسان اقتصادی و انسان سیاسی و نظایر آنها صرفاً به مقاصد تحلیلی و شناختی و آن هم با توجه به خصلت انتزاعی آن و اشعار به لزوم توجه به ارتباطات موجود میان این وجوه مختلف صحیح است.

این دیدگاه انسان را جامعه‌ای با ابعاد کوچکتر می‌بیند و تمامی عواملی را که عملاً در دیدگاه‌های دیگر در باب توسعه بعنوان عوامل خارجی می‌گیرند در درون انسان جای می‌دهد. مفهوم این سخن اشعار به این است که کنش اقتصادی نمی‌تواند به اقتضائات و استلزامات عوامل غیراقتصادی بعنوان عامل دست دوم و حاشیه‌ای نگاه کند.

۶ - این اصل می‌تواند نتیجه اصول پیشین تلقی شود و بیش از این نیز توسط بعضی صاحب‌نظران دیگر در چهارچوب دیدگاه توسعه انسان - مرکز و یا غیر از آن تحت عنوان توسعه پیکرواره یا ارگانیک و یا توسعه متوازن مطرح شده است.^۱ از آن جایی که از دید ارائه شده توسط این مقاله گسیختگی به هیچ شکل آن در نظام اجتماعی راه‌ندارد و بخش‌های مختلف حیات اجتماعی با یکدیگر تداخل و انطباق داشته و در هم تنیده‌اند، و بطور خلاصه جامعه کلی یک پارچه است، توسعه نیز واجد خصلتی کل‌گراست و توسعه بخشی اگر ممکن بوده و وجود داشته باشد، چیزی جز ظاهری فریبنده نخواهد بود.

از این دید توسعه اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و سیاسی یا باید باهم رخ داده و در کنار یکدیگر به پیش بروند و یا اینکه توسعه‌ای نخواهیم داشت. این در واقع رمز موفقیت تجربه توسعه در غرب و دلیل عدم موفقیت توسعه در جهان سوم است و نمی‌توان مواردی را که در

جهان سوم برآن اطلاق توسعه می‌شود بعنوان نقض این نظریه قرارداد، چون آنچه در این موارد بعنوان توسعه مطرح می‌شود توسعه وابسته و نتیجتاً با لاستقلال میرا خواهد بود و هرگز کفایت خود را در مسیر فعلی کسب نخواهد کرد.

۷ - از آنجائیکه این دیدگاه از توسعه براساس دریافتی جامعه‌شناسان، شکل گرفته است، در اولویت دهی به ابعاد مختلف توسعه نیز تحت تاثیر همین دریافت‌هاست. اگر چه دیدگاه کل‌گرای ارائه شده بدو اجازه نمی‌دهد که به نفع یا ضرر این بعد یا آن بعد توسط نظریه پردازی گردد اما این نمود اولیه ناشی از نگاهی ناپخته به موضوع است.

درست است که توسعه یک بعدی براساس این دیدگاه ناممکن و گمراه‌کننده است. اما چنین دیدی مستلزم این نیست که ابعاد مختلف توسعه یعنی توسعه فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و اقتصادی نسبت به یکدیگر و اولویت و اهمیت یکسان داشته باشند. ما پیشتر از نوعی چینش و ترتب در میان اصول، ارزش‌ها و قواعد نظم‌دهنده و هدایت‌کننده رفتار اجتماعی انسان سخن گفتیم. دقت در آن سخن می‌توانست روشن کند که در واقع، قائل به اولویت و اهمیت متفاوت برای توسعه بخش‌های مختلف جامعه هستیم. در واقع این نهاد خود جامعه است که چنین اقتضائی دارد.

بطور خلاصه از نقطه نظر تعیین‌کنندگی و تاثیرگذاری فرآیند توسعه فرهنگی در اولویت اول و توسعه اقتصادی در مرتبه آخر است. هرچند ممکن است ادعا شود که این موضوعی مورد اختلاف است، اما نتایج تحقیقات مربوط به توسعه در سال‌های اخیر اکثر صاحب‌نظران را به توافق با چنین دیدگاهی کشانده است. تابع اصل اخیر این دید است که عوامل فرهنگی، اجتماعی از نقطه نظر وزن و اهمیت واجد ارزش و نقش بیشتری در فرآیند توسعه هستند.

همانطوریکه دیده می‌شود این دیدگاه بطور کامل در تقابل با دیدی قرار دارد که، در اولین سال‌های طرح مسئله توسعه، یعنی دهه پنجاه، بدان معتقد بودیم؛ دیدی که به توسعه اقتصادی و عوامل فنی و مادی اولویت و بلکه تنها اولویت و اهمیت را اختصاص می‌داد.

اصول عملی و کاربردی

هدف ما در این نوشتار ارائه یک دیدگاه شناختی و تحلیلی بوده است. اما برای ارائه قابلیت‌های عملی، ما در اینجا تنها بعضی از اصولی که در برنامه‌ریزی توسعه ما را هدایت می‌کنند، اشاره می‌کنیم:

۱ - از آنجایی که برطبق اصول ارائه شده در توضیح دیدگاه توسعه جامعه‌شناختی، هدف ما در توسعه نمی‌تواند توسعه بخشی باشد چون اساساً چنین توسعه‌ای

صرفاً یا دگرگونی ظاهری است یا موجب بحران و اختلاف سیستمی و یا میرا و سکون یابنده است، در عمل نیز ما نقطه شروع کار و برنامه را این یا آن بخش سیستم در نظر نمی‌گیریم، بلکه از کل نظام آغاز می‌کنیم. اما از آنجائی که کل به کلیت خود به مفهومی که تمامی اجزاء را ملحوظ داشته باشد نمی‌تواند نقطه آغاز باشد آن مواردی که کلیت بخش نظام است، نقطه آغاز است.

ما در اینجا خود را ملزم می‌بینیم از مفاهیم ابداع شده توسط پیشروان و بنیانگذاران جامعه سیاسی یعنی «کنت» و «دورکیم» استفاده کنیم. با بکارگیری مفاهیمی نظیر، «ذهن جمعی» یا «اصول اجتماعی» از این دو جامعه‌شناس، ما می‌توانیم به مسئله مورد نظر نزدیک شویم. این دو مفهوم در صورت ساده شدن خود به اصول مشترکات افراد یک جامعه و یا کلی‌ترین اندیشه‌ها و ارزش‌های مورد توافق در یک نظام اشاره می‌کند. برای اینکه توهم القاء مفاهیم متافیزیکی نباشد ما می‌توانیم از نظریه سیستم‌ها کمک بگیریم و بگوئیم نقطه آغاز اصول سیستمی است. یعنی اصولی که تمامیت و هویت سیستم به آنهاست.

در هر صورت ما باید از نظامی از مفاهیم، ارزش‌ها و قواعد آغاز کنیم که کلی‌ترین پایه‌ها و بنیان‌های یک نظام اجتماعی را می‌سازند؛ یعنی مجموعه‌ای که بدون آن نظام تمامیت خود را از دست خواهد داد و تمامی رفتارها و جریان‌های اجتماعی رنگ و بوی آن مجموعه را بر خود دارد.

آنچه صحت و درستی ما را در این اقدام و اتخاذ این نقطه آغاز تأیید می‌کند، آشکارترین مورد تاریخی تجربه توسعه است. با آنکه ما بسیار از تبیین‌های جامعه‌شناسان در باب توسعه غرب، نقش بنیادین دگرگونی‌هایی که در این قلمرو رخ داده است خوانده‌ایم و بالاخص از تبیین‌های جامعه‌شناسانی نظیر وبر در این خصوص آگاهیم باز هم دچار وضعی هستیم که تاکنون شاهد آن بوده‌ایم و ظاهراً هم قصد بررهائی و ترک آن نیست.

در این بخش اندیشه کانونی، برای برخورد با این مجموعه فرهنگی که جهت‌دهی نظام و هدایت رفتارها و جریان‌های اجتماعی را بعهدده دارد این است که تا چه حد این مجموعه به بسط و گسترش نظام اجتماعی، کنش‌ها و جریان‌های متحول‌کننده اجازه ظهور و بروز می‌دهد و تا چه حد مانع این امر است. سئوالاتی از این دست که آیا این مجموعه با سطح کنش‌ها و جریان‌های اجتماعی موجود انطباق دارد یا از آن متأخر است، در مرحله بعدی می‌تواند مطرح گردد.

در نهایت ما باید روشن کنیم این مجموعه تا چه حد می‌باید تغییر کند و چه عناصری از آن بیش از همه نیازمند تغییر است. این اندیشه باید راهنمای ما قرار گیرد که در هیچ موردی یک مجموعه فرهنگی بطور مطلق نمی‌تواند مانع از دگرگونی و توسعه باشد. بنابراین در وهله اول کشف ظرفیت‌های آن باید وجه همّت ما قرار گیرد و در مرحله بعد در صورت عدم امکان، تغییر

جزئی یا کلی آن.

۲ - با آنکه مجموعه مفاهیم، ارزش‌ها و قواعد سابق‌الذکر نقش و تأثیر بنیادینی در شکل‌دهی به نظام، هویت‌دهی، و کلیت بخشی به آن دارند، یک نظام اجتماعی از بنیان‌های دیگر نیز برخوردار است. از اینرو در مرحله بعدی طرح‌ریزی برنامه توسعه عناصر و اجزاء ساختی یک نظام اجتماعی باید مورد ملاحظه قرار گیرد. در اینجا توجه ما بر روی بازیگران اجتماعی اعم از عاملین فردی یا گروهی. در اشکال مختلف آن و نظام روابط میان آنها قشربندی و سلسله مراتب پایگاه‌ها و منزلت‌های اجتماعی است.

اشکال متفاوت روابط ساختی و تعاملات نهادی میان بازیگران اجتماعی ظرفیت‌های متفاوتی برای توسعه ارائه می‌دهد. از دید جامعه‌شناسانه، سکون و دگرگونی ربط تنگاتنگ با اشکال مختلف اینگونه روابط و تعاملات دارد بعضی از ساخت‌های اجتماعی و نظامات تعاملی بگونه‌ای هستند که در قالب آنها امکان اندکی برای توسعه وجودی انسان و جامعه می‌ماند بهمین دلیل پس از مدتی به مانع توسعه بدل می‌گردند. پیدایی بحران‌های اجتماعی که منشاء آن اینگونه موانع ساختی باشد تنها با انقلاب اجتماعی و همه‌جانبه حل خواهد گردید.

انقلاب‌های اجتماعی از آنجائیکه به فروپاشی ساخت‌ها منجر می‌گردند و فرآیند جدیدی از ساخت‌یابی را شکل می‌دهد، بدون استثناء توسعه‌ای سریع را موجب می‌شوند. این واقعیت به ما کمک می‌کند تا دریابیم به چه دلیل دید ما در توجه به این جنبه از نظام اجتماعی درست بوده است. ساخت‌های ضد توسعه و مانع رشد باشکلی‌دهی به نظامی از روابط ناعادلانه تدریجاً انگیزه‌ها و تمایلات طبیعی انسان‌ها به رشد و توسعه را خفه کرده و می‌کند و آنها را در گردابی از پیوندهای و ارتباطات غلط و تعامل‌های منحرف‌کننده به هدر می‌برند.

در این بخش نیز چند اصل^۹ راهنما ما را در برخورد با شناخت نظام اجتماعی هدایت می‌کند. یکی از آنها این است که توسعه هرچه بیشتر، بسته و مرتبط به میزان وسعت و تنگی تحرک اجتماعی عاملین اجتماعی و میزان انعطاف‌پذیری ساخت اجتماعی دارد. هرچه تحرک کمتر باشد و ساخت‌ها متصلب‌تر، سریعتر به مانعی در برابر توسعه مبدل می‌شوند و تمایل ذاتی انسان به توسعه را کشته و خفه می‌کنند. دیگر اینکه اصول ساختی می‌باید در راه دست‌یابی افراد و گروه‌های مختلف اجتماعی به پایگاه‌ها و منزلت‌های متفاوت محدودیت‌های هرچه کمتری ایجاد کند. اصولی که دست‌یابی به فرصت‌ها و امکانات نیل به مراتب مختلف را مثلاً به بعضی از پایگاه‌های محول منحصر می‌کند، دیر یا زود به مانعی برسر راه توسعه بدل خواهد شد.

در برخورد با ساخت اجتماعی هر نظام باید بگونه‌ای عمل کرد که امکان پیچیدگی رو

بتزاید را فراهم کرد و از این طریق بخش هرچه بیشتری از مردم را درگیر عمل فعالانه در ساخت اجتماعی ساخت. براین اساس ساخت‌های متمرکز که امکانات محدودی برای مشارکت مردم باقی می‌گذراند پذیرش توسعه محدودی را دارند.

۳ - لازم به توضیح این نیست که اصول ۱ و ۲ می‌باید در هر یک از بخش‌ها نیز بطور مجزا اعمال گردد و بر اساس نتایج آن برنامه‌های مختلف مربوط به ابعاد توسعه برنامه‌ریزی گردد.

۴ - در عمل مطابق اصول تحلیلی پیشین ما توسعه فرهنگی - اجتماعی را بانظر اول نگاه می‌کنیم و بیشترین اهتمام را در جهت اختصاص وقت و هزینه و سایر امکانات به این بخش از توسعه و عوامل مرتبط با آن یعنی عوامل اجتماعی و فرهنگی خواهیم داد. بواقع چنین دیدی نسبت به توسعه فرهنگی اجتماعی و عوامل مرتبط با آن شرط ضروری داشتن توسعه‌ای درونزا است و تنها با تخصیص چنین اولویتی به این بخش و عوامل ذی‌مدخل در آن می‌توان چیزی بیشتر از تراکم سرمایه و تجهیزات و تأسیسات فیزیکی داشت. اگر نمی‌خواهیم توسعه از مسیر خود منحرف گردد و یا در ابتدای راه ساکن گردد، چاره‌ای جز اختصاص چنین اولویتی نداریم. ور رفتن با آمارهای سرمایه و پول و جابجا کردن ارقام و افزایش نهاده‌های اقتصادی تنها در صورتی مفهوم توسعه خواهد داد که پیش از آن اقدامات لازم در ارتباط با بخش فرهنگ و اجتماع و عوامل فرهنگی اجتماعی انجام گرفته باشد.

البته لازم به تذکر نیست که در عمل فرآیند برنامه‌ریزی و اجراء باید بصورت همزمان انجام گیرد و اولویت‌های مذکور تنها در مقام تخصیص و صرف انرژی و وقت و نیرو تعیین‌کننده خواهد بود.

۵ - در ارتباط با تغییرات لازم فرهنگی دو سؤال بنیادین می‌باید پاسخ داده شود. ما بخوبی می‌دانیم در دورانی که توسعه باردیگر مفهوم رشد را یافته است و از میان تمامی الگوهای موجود ممکن به یک الگو و آنهم توسعه از نوع غربی و در چهارچوب تنگ لیبرالسیم اقتصادی و خصوصی کردن محدود شده است سخن گفتن از اینگونه مسائل بی‌معنا خواهد نمود. اما ارزیابی آنانی که در هر دوره‌ای باقتضای اوضاع و احوال و در چهارچوب جو غالب به داوری دیگران می‌نشینند چیزی از واقعیت درستی و نادرستی امور و نظرات نمی‌گویند و لازم است که حداقل برای تنبّه نیز که شده نظرات دیگر حداقل طرح و ارائه گردند.

در هر حال سؤال اول مربوط به نوع ارزش‌ها و دیدگاه‌هایی است که به لحاظ فرهنگی،

توسعه در جهت و بر اساس آنها می‌باید تحقق یابد. معمولاً در ادبیات مرتبط با این مسئله امکان هدف‌گذاری‌های مختلف فرهنگی برای توسعه مورد پذیرش قرار گرفته است اما در عمل هنگامیکه به ارزش‌ها و دیدگاه‌هایی که توسعه می‌یابد براساس آنها شکل بگیرد رسیده‌اند، بگونه‌ای عمل شده است که آزادی و امکان هدف‌گذاری‌های مختلف فرهنگی منتفی شده است. زیرا آنها ارزش‌ها و دیدگاه‌هایی که از طرف صاحب‌نظران بعنوان پیش شرط توسعه ذکر می‌شده است، الزماً به شکل خاصی از توسعه و اهداف منتهی می‌گردد. در واقع این همان واقعیتی است که علیرغم هدف‌گذاری‌های مختلف در باب توسعه تاکنون دیده شده است. اکنون بنظر نمی‌رسد که برای هیچکس تردیدی وجود داشته باشد که توسعه از نوع ژاپنی معنا ندارد زیرا اکنون حتی آخرین بازمانده‌های فرهنگ ژاپنی که به نازلترین سطح فرهنگ تعلق داشته است یعنی لباس پوشیدن و شیوه غذاخوردن و غیرآن در حال از بین رفتن است. لازم بذکر نیست که توسعه از نوع چینی نیز کم‌کم بدل به مفهومی فاقد معنا می‌گردد.

بنابراین مسئله ارزش‌ها و دیدگاه‌ها در دوسطح به یکدیگر مرتبط است و پیش از هر اقدامی باید روشن گردد که توسعه در چه سمتی و براساس چه ارزش‌ها و دیدی می‌باید صورت گیرد.

نکته مهمی که می‌باید بدان توجه داشت این است که توسعه ملازم و مستلزم دنیاگرایی نیست. آنچه که لازم است ارزش‌ها و دیدی است که امکان تلاش در دنیا و عمران حیات این جهانی انسان را فراهم کند. و این امر نمی‌باید با دنیاگرایی یکی گرفته شود زیرا دنیاگرایی یک ایدئولوژی است و غیرقابل جمع با هر ایدئولوژی دیگری است که بنیان‌های متفاوتی دارد در حالیکه دید سابق‌الذکر قابل جاگرفتن در هر دیدگاهی است که تصور درستی نسبت به حیات این جهانی دارد.

اما در ارتباط با ساخت اجتماعی، آن اصلی که می‌باید بدان توجه شود تامین حداقل عدالت است. نظام‌های موجود بدون تامین این حداقل که مستلزم ایجاد دگرگونی نسبی (بالنسبه به ساخت قدیم) در ساخت اجتماعی است، احتمال تحرک کمی خواهند داشت، و حدود توسعه آنها بستگی تام به حد و حدود این دگرگونی دارد.

ما در اینجا به عدالت بعنوان یک امر اخلاقی نظر نداریم، که باز طرفداران «رشد قبل از توزیع» به امکان تامین آن پس از تحقیق توسعه اشاره کنند. بلکه آنرا پیش شرط وجودی توسعه می‌دانیم. البته می‌توان به عدالت عنوان یک امر اخلاقی نگاه کرد لکن باید توجه داشت که اخلاق در معنای گسترده آن کلیت نظام و حیات اجتماعی انسان را شکل می‌دهد. بدیهی است که این موضوع بحث مستقل و مفصلی را می‌طلبد و ما به تذکر یک مسئله در این خصوص بسنده می‌کنیم و آن اینکه اگر ساخت‌های سنتی باقتضای اینکه بطور مطلق نمی‌توانند ناعادلانه باشند،

به حدی از توسعه امکان دهند با پیشرفت آن لاجرم بطور قهری در معرض دگرگونی قرار خواهند گرفت.

برای روشنتر شدن مسئله ما به دو تجربه اشاره می‌کنیم یکی تجربه غرب که تنها پس در دگرگونی‌های ساختی امکان توسعه در آن فراهم شد و دیگر تجربه ناموفق رژیم‌های غیرمردمی، وابسته و دیکتاتورمآب که علیرغم هر تلاش موفقیت‌ناچیز و در حد صفری در طرح‌های توسعه خود داشته‌اند. شاید اضافه کردن مورد دیگر اگر چه تکراری باشد خالی از فایده نباشد و آن اینکه تمامی انقلابات بطور قهری پیش از درگیر شدن در روابط و نظامات نامتعادل بعدی بالاترین حد توسعه در کشور مورد نظر را موجب شده است.

در هر حال بعنوان ختامی براین بحث باید براین قاعده اشاره کنیم که اگر در ساخت‌دهی مجدد، تمرکز بر بخش‌هایی از جامعه که در نا‌عادلانه‌ترین وضع در ساخت قدیم زندگی می‌کنند باشد، قطعاً به پتانسیل‌های بالاتر برای توسعه از این حیث دست خواهیم یافت.

یادداشتها

۱. این حالت سرخوردگی از برنامه‌های توسعه اختصاص به وضعیت کنونی ندارد هرچند در این مرحله از همیشه حادث‌تر و عمومی‌تر است. زیرا توسعه برنامه‌ریزی شده و برنامه‌های توسعه در هیچ مرحله‌ای موفق نبوده است. بطورمثال به مقاله «بحران در استراتژی‌های توسعه» نوشته محبوب الحق از ص ۲۳ در مجله نگاه نو شماره ۲ مورخ آبان ۱۳۷۰ نگاه کنید. در این مقاله که دو دهه پس از آغاز برنامه‌ریزی توسعه نوشته شده است از شکست تئوری‌ها و برنامه‌های توسعه پس از دو دهه و بلکه از فاجعه توسعه سخن می‌گوید.
۲. در این زمینه منابع بسیاری برای رجوع وجود دارد. اما یک منبع ارزشمند که تقریباً تمامی نظریه‌پردازی‌های آن دوره را در خود دارد (در فارسی) کتاب «پیشگامان توسعه» از انتشارات سمت می‌باشد که توسط جerald ام. مایر، دادلی سیرز گردآوری و توسط دکتر سید علی اصغر هدایتی، علی یاسری به سال ۱۳۶۸ ترجمه شده است. تمامی نظریه‌پردازی‌ها که نامشان در این کتاب بعنوان پیشروان توسعه آمده است در اقتصاد تخصص دارند و عده کمی از آنها (یک یا دو) پای خود را در نظریه‌پردازی از حدود اقتصاد فراتر می‌نهد و جالب اینکه اگر بخواهیم مجموع صفحاتی که از نظریه این نظریه‌پردازان به امور غیراقتصادی پرداخته شده جمع کنیم، قطعاً به تعداد انگشتان دست نخواهد رسید.
۳. البته می‌باید متذکر این نکته شد که در این مرحله از نظریه‌پردازی‌ها از عوامل نیز اقتصادی بمعنای کامل و مطلق غفلت نمی‌شد، چون حداقل در مواردیکه به موانع توسعه می‌پرداختند از عوامل اجتماعی و فرهنگی بعنوان موانع توسعه یاد می‌شد. این نوع رویکرد در نظریه، نوسازی کاملاً آشکار است تا جائیکه گفته می‌شود بدلیل این نظریه بود که اکثر نظریه‌پردازان توسعه به گمراهی از دست دادن علاقه به پدیده‌های فرهنگی دچار شدند. برای مروری بر این مسئله و آثار آن به:

The intergative revolution' Revisited by Allan Hoben and Robert Hefner
in world Development Volume 19, No 1. (Jan., 1991)

رجوع شود به:

نظریه خرد، فرهنگ دهقانی راجرز نیز از آندسته نظریه‌های مرتبط با توسعه است که به عوامل فرهنگی بعنوان مانع توسعه نگاه می‌کند نگاه کنید به «مقدمه‌ای بر جامعه‌شناسی توسعه روستایی» از ازکیا، مصطفی. (انتشارات اطلاعات ۱۳۶۴) از ص ۵۴ - ۷۴.

۴. نقطه عطف در این زمینه در اواخر دهه ۱۹۵۰ پدیدار شد. یعنی زمانی که اقتصاددانانی نظیر و. شوتر نشان دادند که تعلیم و تربیت و بهداشت برای اینکه جزء اقلام و هزینه‌های مصرفی بحساب بیایند، باید نوعی سرمایه تلقی شوند. در این خصوص به منابع متعددی که این تحول را منعکس می‌کنند می‌توان اشاره داشت. بعضی از این منابع اینها هستند: «توسعه اقتصادی» تالیف کپندل برگر (انتشارات مدرسه عالی گیلان، ۱۳۵۱)

EE Magen, "on the theory of social change (Heme wood," Doresy press, 1962.

اندیشه‌های هاگن از حیث تاکیدی که بر نقش مسلط عوامل فرهنگی و اجتماعی دارد در این سال‌ها یک جهش و استثناء چشمگیر می‌باشد و این امر مورد اذعان صاحب‌نظران نیز هست از جمله ر. بالدوین در کتاب «توسعه و رشد اقتصادی» ترجمه ش. ادبی سلطانی (۱۳۴۸) می‌گوید: تئوری هاگن در زمینه نقش نوعی شخصیت خلاق، از جالب‌ترین و بلندپروازترین رشته‌های تفکر در این زمینه (توجه به عوامل غیراقتصادی است، و کپندل برگر در اثر سابق‌الذکر در ص ۳۲ با اشاره به اینکه توجه به عوامل غیراقتصادی توسط غیراقتصاددانان طبیعی است می‌گوید: ولی غیرمنتظره آن است که اقتصاددانان برجسته‌ای مانند هاگن معتقد به این نظر شده است که شخصیت فرهنگی اصلی‌ترین عامل ایجادکننده توسعه اقتصادی است).

با وجود این علی‌رغم چنین جهشی نظر غالب در این دوره همان است که بیان گردید. بطور مثال می‌توان به اثر ژ.م آلبرتینی تحت عنوان «مکانیسم‌های از رشدماندگی (دانشگاه تهران، ۱۳۵۲) اشاره کرد که مربوط به همین دوره است. در این اثر با اینکه تحول مذکور منعکس است در موردی پیش از بحث از معیارهای جمعیتی و اجتماعی می‌گوید (ص ۲۴): با وجود این از رشدماندگی بطور عمده جنبه اقتصادی دارد».

۵. از منابعی که می‌توان برای اشعار به دریافت‌های ایندوره بدان رجوع کرد یکی:

Strategies for endogenous Development (Oxford & IBM publishing Co. PVT.LTD., 1986)

از انتشارات یونسکو رجوع کرد که در چهارچوب طرح میان دوره‌ای این سازمان برای مطالعه نقش و تأثیر عوامل اجتماعی و فرهنگی بر توسعه طی سال‌های ۸۲ - ۱۹۷۷ میلادی نگاشته شده است. کتاب:

Human Development: The Neglected Dimension, Ed. by K.Haq & U.kirdar (North South Roundtable, 1986).

نیز از این حیث قابل توجه است.

۶. البته این تغافل و تجاهل نسبت به دست‌آوردهای عملی و نظری گذشته نمی‌باید موجب تعجب گردد. چون حرکت پیشرونده و تصحیح شونده‌ای که بدان متذکر شدیم تاکنون بی‌افت و خیز نبوده است در واقع در عمل، طی این چند دهه دائماً در حال توجه و بی‌توجهی به نقش و تأثیر عوامل غیراقتصادی و رفت و برگشت به دیدگاه‌های صرفاً اقتصادی بوده‌ایم. در این مورد مقاله جالبی است تحت عنوان:

"Homan factor in Development" Human Development: The neglected Dimension ch.1 در Iovs Emnerij

اگر چه علیرغم پشت سر گذاشتن دهه هشتاد ما هنوز در مسیر این برگشت جدید و با نهادن تجربه‌های گذشته حرکت می‌کنیم اما بعضی از علائم در اواخر این دهه از توجه دوباره و افتادن در مسیر درست سخن می‌گفت. از جمله در بیانیه چهارمین اجلاس میزگرد شمال - جنوب انجمن بین‌المللی توسعه که سال ۱۹۸۸ در خاتمه اجلاس منتشر شد نگرانی‌های آشکاری نسبت به توسعه انسانی و غفلت‌های این دهه ابراز شده است. برای مطالعه این بیانیه به گزیده مسائل اقتصادی - اجتماعی شماره ۸۹ از ص ۱۰ - ۱۷ رجوع شود.

۷. این به مفهوم آن است که توسعه نیافتگی به ساخت و کلیت‌ها مربوط می‌شود نه به اجزاء و بخش‌ها، اجزاء و بخش‌ها تبعاً دچار مشکل عدم توسعه نمی‌گردند. گوندر فرانک در «جامعه‌شناسی توسعه و توسعه‌نیافتگی جامعه‌شناسی» در مواردی که به کفایت نظری سه دسته دیدگاه‌های مطروحه در جامعه‌شناسی که توسط نش طبقه‌بندی شده است می‌پردازد و آنها را مورد انتقاد قرار می‌دهد تا حدی این بعد از مسئله را منعکس می‌کند.

۸. در کل دیدگاه توسعه انسان مرکز از خیلی جهات به دیدگاه این مقاله نزدیک است. برای مطالعه در این زمینه می‌توانید به مقاله

"The Human Element as means and End of Development" by o.Nudler in Human Development: The Neglected Dimension

و مقاله «مردم در فرآیند توسعه» نوشته محبوب‌الحق وزیر برنامه‌ریزی پاکستان و رئیس سابق میزگرد شمال و جنوب که در گزیده مسائل اقتصادی - اجتماعی شماره ۸۹ از ص ۱۸ - ۲۷ آمده است رجوع کنید. منبع اصلی این مقاله این است:

Mahbob ul Wag. "People in Development", Development, 1988. 2.3 Journal of SID

۹. در زمینه ارتباط انقلاب با توسعه و نظریات مربوط به آن «نظریه‌های توسعه‌نیافتگی» اثر رایان روکس بروف، ترجمه علی هاشمی گیلانی (نشر سفیر، ۱۳۶۹) رجوع شود.